

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداء و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ [أَبَدًا] مَا
بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَنَفُوزُ فَوْزاً عَظِيماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

بحث در ادله‌ای بود که به آن‌ها استدلال شده برای اثبات تقیّد صدق اکراه به عدم امکان
اتفصّی به غیر التوریه.

گفتیم که به دو دلیل مجموعاً کأنّ استدلال شده، دلیل اول از راه علائم حقیقت و مجاز
است که ادعا این بود که متبادر از این واژه‌ی اکراه و مشتقات آن این هست که راه
دیگری غیر از انجام متوغّد علیه، غیر از انجام آن وجود ندارد برای تفصّی از آن و فرار از
آن ایعادی که مکروه کرده. که توضیحات آن گذشت. به این استدلال دو اشکال شده.

اشکال اول این بود که از معتبره‌ی عبدالله بن سنان استفاده می‌شود که عدم امکان
تفصّی لازم نیست در صدق اکراه. که بحث شد تفصیلاً از آن روایت مبارکه و نتیجه این
شد که ولو سنداً بپذیریم اما دلالتاً نمی‌توانیم بپذیریم دلالت آن روایت را، حالا بعضی از
وجوه آن را که فرموده بودند مورد قبول واقع نشد ولی بعضی از آن‌ها مورد قبول واقع
شد.

اشکال دوم، فرمایش محقق آخوند قدس سره هست که ایشان می‌فرمایند بعید نیست
«لَا يَبْعُدُ دَعْوَى صَدَقَ وَقُوعُ الْفِعْلِ كُرْهاً إِذَا وَقَعَ بِسَبَبِ الْاِكْرَاهِ بِحَيْثُ لَوْلَاهُ لَمَا وَقَعَ وَ إِن
كَانَتْ تَفْصِيٌّ مُمْكِنًا وَ لَكِنْ لَا يَتَفَصَّى مَكْرَهٌ لِعَدَمِ دَاْعٍ عَقْلَانِيٍّ إِلَيْهِ كَالْتَوْرِيَةِ أَوْ لَوْجُودِ دَاْعٍ
كَذَلِكَ إِلَى عَدَمِهِ» كذلك یعنی عقلاء، فرموده است که خب شما به علامت حقیقت و مجاز
تمسّک کردید، ما می‌گوییم که اکراه صحت حمل دارد، در کجا، در جایی که راه تفصّی
وجود دارد ولی این شخص مکروه به حساب داعی‌ای بر انجام آن ندارد یا نه، داعی عقلائى
بر عدم انجام آن دارد. فرض کنید مکروهی گفته است این متاع خودت را به من بفروش و
الا ماشينت را مثلاً آتش می‌زنم یا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم. این هم می‌تواند به

دوستان خودش بگوید که جلوی این را بگیرید یا آن‌ها را بفرستد که آن‌ها نصیحتش بکنند او را منصرف بکنند و امثال این‌ها. اما داعی بر این کار ندارد که حالا از آن‌ها بخواهد. با این که از آن‌ها خواستن هم برای او ضرری ندارد ولی می‌گوید ما تا حالا عمر کردیم رو به کسی نزدیم حالا، ولو این که مشکلی هم ندارد ولی داعی ندارد یا داعی بر علیه آن دارد، که حالا ما به این‌ها بگوییم فردا هم شاید بعداً یک وقتی ممکن است این‌ها یک چیزی از ما بخواهند. داعی ندارد این‌جا صادق است که می‌گویند این کار را مکره بود انجام داد آن متاع را اگر بفروشد به مکره، می‌گویند بله از روی کُره این کار را انجام داد و الا خودش ... چون با این که راه تفصّی داشت ولی چون آن راه تفصّی یک راهی بود که یا داعی بر انجام آن نداشت؛ داعی عقلانی، یا داعی بر عدم آن داشت ایشان فرموده که این‌جا صادق است. بعید نیست که بگوییم صادق است. پس صحت حمل دارد که بگوییم هذا اکراه، می‌شود گفت. البته بعد می‌فرماید اگر از این هم قبول نکردید ما می‌گوییم این معامله باطل است و وجه آخری حالا، نه از راه اکراه، به وجه آخری که حالا بعد آن‌ها را صحبت می‌کنیم.

بنابراین فرمایش ایشان هم این است که پس این تبادر این که همه‌جا باید تفصّی ممکن نباشد تفصّی به غیر توریه که حالا مورد بحث هست. این مطلب درست نیست نه ما می‌بینیم صادق است اکراه صادق است.

خب این‌ها مسائل برهانی که نیست، این‌ها مسائل وجدانی و استظهاری هست دیگر. انصاف مطلب این هست که در این موارد به ذهن می‌آید که اکراه صادق نیست. یک وقت هست که داعی بر عدم دارد در اثر این که یک محذور مهم و ضرری که حالا ولو کمتر از ضرر آن هست، بر این مترتب آن‌جا که آقایان هم گفتند نه، اما شما یک‌جایی تصور بکنید که ضرری نیست یعنی بر آن فعل متفصّی به، ضرری مترتب نیست نه ضرر مالی، نه جانی، نه عرضی، هیچ ضرری مترتب نیست. فقط این داعی بر این ندارد حالا ممکن است که گاهی داعی نداشتن بر آن کار تنبلی باشد. این باید بلند شود برود آن‌جا بگوید او تنبلی‌اش می‌آید. یا داعی بر عدم دارد این استراحتگاه که این‌جا هست ترجیح می‌دهد می‌گوید خب ما می‌فروشیم. ترجیح می‌دهد داعی بر عدم رفتن دارد. این‌جاها نمی‌گویند تو مکره بودی.

س: ظاهر معنای لغوی این هست که کار را با کراهت انجام بدهی یعنی از میل خودش نباشد لذا حرف آخوند فرمایش متینی هست. ادعای آن این هست که کار را باید از مبادی اراده‌ی خودم انجام ندهم یک مبدأ ارادی دیگری بیاید من را ... یعنی در واقع با بی‌میلی انجام بدهم میل من را بیاید در آن تأثیر بگذارد لذا فرمایش متینی هست مخصوصاً آن‌جایی که داعی عقلانی بر خلاف آن باشد. ما بیاییم بگوییم نه حتماً باید بیایی رو بزنی، ولو ضرر هم ندارد ولی حتماً رو بزنی، اگر رو بزنی، دیگر مکره نیستی و معاملات هم درست است.

ج: بله چون این طیب نفسی که این‌جا می‌گوییم معنای آن این نیست همان‌طور که قبلاً گفتیم. این اکراه معنای آن همین است که، و الا شما در مورد اضطرار هم همین‌جور است.

س: ...

ج: می‌دانم اکراه که می‌گویند یک نحوه کائن اجبار و این که ... فلذا توعید گفته شده،

توعید به یک ضرر، و الا شما بگو که جایی که اگر با یک کسی رو در بایستی دارد آن جا هم باید بگویی اکراه است.

س: ...

ج: نه فرقی نمی‌کند این‌ها با هم دیگر. ما می‌بینیم جایی که می‌تواند تخلص بجوید و تخلص جستن آن هم مشکلی برای آن ایجاد نمی‌کند، محذوری برای او ایجاد نمی‌کند تخلص می‌تواند بکند بدون این که محذوری برای او ایجاد بشود. این جا نمی‌گویند این جا از روی اکراه من این کار را کردم، عذر می‌خواهم، پس چه اگرهی داشته. پس صدق اکراه در این موارد ... عرض می‌کنم دیگر حالا این‌ها امور وجدانی است که انسان بین خودش و ارتکازات عقلانی و لغوی آن ببیند که صدق می‌کند یا نه.

از کلام بعضی از بزرگان، مثل محقق اصفهانی قدس سره یک برهانی استفاده می‌شود که با آن می‌توان، اگر آن برهان را بپذیریم جواب فرمایش محقق خراسانی را داد، غیر از این جوابی که حالا عرض کردیم. این جواب، جواب وجدانی بود به حسب ارتکاز لغوی و وجدانی، جواب دوم، جواب برهانی هست از فرمایش محقق خراسانی، و آن این هست که اکراه حامل و باعث و وادارنده‌ی مکروه هست که آن کاری را که مکروه از او خواسته مثلاً در بحث ما بیع، که از او خواسته، آن را انجام بدهد، چرا. چون آن کار را چه می‌بیند. دافع آن ضرر می‌بیند. مکروه می‌گوید بفروش، اگر نفروختی فلان ضرر بزرگ را به تو وارد خواهم کرد. این اکراه او باعث می‌شود که این انتخاب بکند فروش را، دفعاً لضرره. چون می‌بیند با این کار می‌تواند آن ضرری را که او توعید بر آن کرده است دفع کند و جلوی آن را بگیرد. خب در مواردی که این مکروه جلوی پای خودش یک راه‌های دیگری را هم می‌بیند که آن‌ها هم ضرری برای او ندارد. در این جا که هم می‌تواند با آن فروختن، دفع ضرر آن را بکند و هم با آن راه‌های دیگری که به دوستانش بگوید یا نصیحت بکند یا چکار بکند، کارهای متعددی که گفتیم. می‌بیند با آن‌ها هم همین دفع ضرر می‌شود کرد.

پس دفع الضرر یک امر مشترک بین آن فعلی است که مکروه خواسته انجام آن را، و انجام اموری که یُتَفَضَّلُ به، امر مشترک بین این‌ها. این دفع ضرر به همه‌ی این‌ها می‌شود. وقتی دفع الضرر به هر دوی این‌ها شد، هم به آن، هم به این، و حالا این می‌آید انتخاب می‌کند فروش را، این حتماً نمی‌شود به آن حیث اشتراکی باشد که دفع الضرر باشد. چون امر مشترک که هم در آن پیدا می‌شود و هم در این پیدا می‌شود او اگر بخواهد علت انتخاب بیع باشد در مثال ما، ترجیح بلامرجح است. چون این امر هم در آن هست و هم در این هست. پس علت نمی‌تواند چه باشد. دفع الضرر باشد. بلکه یک امری است که در خصوص آن بوده است. پس وقتی یک امری است که خصوص آن بیع بوده که آن را انتخاب کرده، پس سبب اکراه نمی‌شود. بنابراین ایشان می‌فرمایند این که اکراه بخواهد سبب باشد چرا اکراه سبب می‌شود. برای این که مکروه می‌بیند که دفع آن ما اوعد علیه، این راه آن چه هست. راه آن عبارت است از انجام آن فعلی که مکروه آن را درخواست کرده و خواسته. چون آن اکراه باعث می‌شود که این در چنین محاسبه‌ای بیفتد و انتخاب بکند اکراه سببیت پیدا می‌کند. اگر شما این حیثیت نباشد اکراه سببیت ندارد که سببیت اکراه برای این که آن کار را انجام بدهد این هست که آن اکراه موجب می‌شود ضرری را ببیند و می‌بیند این ضرر دفع آن به چیست. به این است که آن فعلی را که او درخواست کرده انجام بده، این است. حالا اگر تفضُّلی وجود داشته باشد راه فرار و تخلص وجود داشته باشد پس بنابراین هم می‌تواند به انجام آن کاری که او درخواست کرده دفع ضرر

بکند از خودش و هم به آن ما يُتَفَضَّى به، پس این دفع الضرر دیگر در این جا می شود یک عامل مشترک، عامل مشترک نمی تواند انسان را دعوت بکند به یکی از اطراف. چون ترجیح بلامرّج است. پس اگر یکی از اطراف را انتخاب می کند، دافع آن و حامل آن، آن امر مشترک نیست یک چیز دیگری است. وقتی چیز دیگری شد پس بنابراین اکراه باعث نشده انجام بدهد. امر آخری باعث شده.

پس این که آقای آخوند می فرمایند با وجود ما به التفَضَّى اکراه می تواند سبب باشد برهاناً نمی شود. با وجود ما به التفَضَّى در کنار انجام آن فعلی که خواسته می گمراه است این ... و خود این بیان ایشان در حقیقت می توانیم یک دلیل قرار بدهیم، دلیل مستقل قرار بدهیم برای این که بگوییم عدم امکان تَفَضَّى لازم داریم تا اکراه سبب باشد، تا اکراه صادق باشد البته ایشان این مطلب را در این مقام نفرمودند در یک کلامی به مناسبت دیگر، ما از آن جا استفاده کردیم که اگر حرف ایشان درست باشد جواب این مقاله ای آقای آخوند داده می شود چون آقای آخوند چه فرمود. فرمود که «إذا وقع بسبب الاكراه بحيث لولا لما وقع» این که می گوید این بسبب الاکراه با این که تَفَضَّى وجود دارد این بسبب الاکراه انجام شده این با آن برهان سازگار نیست. برهان ایشان این هست «اکراه الغير إنّما يكون حاملاً للمكروه على البيع» حاملاً یعنی سبباً. «اکراه الغير إنّما يكون حاملاً للمكروه على البيع لكونه دافعاً للضرر المتوعدّ عليه» این برای این هست که آن بیع دافع آن ضرری است که آن مورد ایعاد واقع شده «و هذا العنوان موجود في التفَضَّى المفروض إمكانية» این امکان دفع ضرر در آن تَفَضَّى ای که مفروض این است که ممکن است و وجود دارد، آن جا هم هست. «و اختيار البيع بخصوصه» از بین این دو تا «لا محالة لخصوصية أخرى غير الجهة المشتركة بينه وبين التفَضَّى لاستحالة أن تكون الجهة المشتركة مخصصة» آن نمی تواند مخصوصه باشد باید یک جهت دیگری باشد. حالا این در باب جاهای دیگری هم گفته می شود دو تا نان این جا هست دو تا ظرف آب هست و من هم تشنه هستم. هم این می دانم تشنگی را برطرف می کند هم آن. هم این نان گرسنگی را برطرف می کند و هم آن. پس من چرا این را برمی دارم می خورم. اگر رفع تشنگی است خب هر دو است، چرا به این صرف می شود. باید یک جهت دیگری باشد که باعث می شود که من این را انتخاب می کنم که در آن نیست.

«لإستحالة أن تكون الجهة المشتركة مخصصة فيستند البيع بالآخره الى غير الاكراه» پس این بیعی را که انتخاب کرده مستند به غیر اکراه باید باشد. «فتدبر» این فرمایش ایشان است که با برهان در حقیقت جواب آقای آخوند را با این بخواهیم بدهیم.

بعد فرموده فتدبر. ممکن است فتدبر اشاره ای به این باشد که این بیان شما با فرمایش آقای آخوند تنافی ندارد. چون یک وقت هست که این آقا این جور نیست که داعی بر عدم داشته باشد خب آن جایی که داعی بر عدم دارد بر عدم آن، همان امری که باعث شده که آن را انتخاب نکند راه او را بسته، می شود خصیصه ای که این را انجام می دهد یا داعی ندارد که آن ما به التفَضَّى را انجام بدهد، چون یا داعی بر عدم آن را دارد یا داعی بر آن ندارد فلذاست که آن اکراه عامل می شود.

پس بنابراین ... و آقای آخوند هم در این جا دارد می فرماید اما اگر یک جایی، داعی بر عدم این جور نیست که داعی بر عدم آن ما يُتَفَضَّى به داشته باشد بلکه نه حتی نسبت به آن ما يُتَفَضَّى هم موافق آن هست و داعی بر انجام آن را دارد ولی در عین حال می آید می فروشد. این جا را که آقای آخوند نمی فرمایند، این جا حتماً به اکراه ربطی ندارد. اما

آن جایی که این چنین نباشد که یا آن قید را داشته باشد یا آن قید را داشته باشد این جا چرا، می شود گفت اگر آن حرف اول را رفع ید از آن بکنیم، یعنی آن را که گفتیم عرفاً صادق نیست به حسب موضوع له عرفی صادق نیست.

س: ...

ج: نه تأثیر تنها فایده ای ندارد برای این که صدق اکراه بکند. بلکه اگر آن نگفته بود این اصلاً نمی فروخت درست است اما این جور نیست که حالا هم بگویند مکرراً فروختی.

س: اگر کسی لغت را این جور معنا بکند که اکراه یعنی دیگری در اراده ی شما ... آن استعاره و این ها را بیرون می کند ... دیگری در اراده ی شما به نحوی دخالت بکند که شما آن چیزی را که میل ندارید را ...

ج: خب این معنای اکراه نیست شما دارید دستکاری می کنید معنای لغوی را. فلذاست که تفرد به الآخوند قدس سره و معمولاً قبل از ایشان و بعد از ایشان هم این مطلب را نپذیرفتند، برای این که خلاف مرتکبات عرفی و لغوی انسان است فلذا خودش هم فرموده که لایعند، بعد هم فرموده «وإن ابيت» باز این حرف را بپذیری، خودش هم به ضرس قاطع آن جوری نفرموده، بعید نیست که بگوئیم این جوری هست. بعد هم گفته که اگر حالا اباء داری، حالا راه دیگری ما می رویم.

س: ... قید سببیت منحصره و علیّت تامه است ایشان می گوید که انگار که لولاه ... لولاه بوجو ... همین ایشان در مقام اکراه می گوید اکراه می آید باعث می شود باز من اختیار می کنم من که قید اختیار خودم را از دست ندادم، ... من اختیار می کنم من ترجیح می دهم که این کار را انجام بدهم این که همه ی قوم قبول دارند. این یعنی سببیت ناقصه، و سببیت ناقصه در بین ما یتفصّی به و بین امری که در آن اکراه شدم، در بین هر دو این سببیت آمد اکراه را ایجاد کرد این ما یتفصّی به که بود، برای دفع ضرر، این هم آمد او به من گفت، گفت می خواهی ضرر به تو نخورد بیا این کار را بکن، حالا خودم می آمم آن طرف را انتخاب می کنم کار مکره را انتخاب می کنم.

ج: آن وقت این جا اکراه سبب شده.

س: بله. به همین معنایی که خودتان التفاظ دادید وقتی که من بیایم دو تا طرف آب، یا دویست تا طرف آب جلوی من می گذارند می گویند چه چیزی باعث شد که تو الان آب را بخوری، یکی را انتخاب بکنی. این جا می گویند تشنگی نبوده. چرا، می گویند تشنگی باعث شده، عرفاً هم می گویند تشنگی باعث و دافع شده برای انجام خوردن. خب یکی اشکال کند خب اگر این شده تشنگی که برای همه رافعیّت داشته تو چرا این را انتخاب کردی. پس یک چیز دیگر بوده. این طوری نمی بینند. می گویند این که می گوئیم تشنگی باعث شده علیّت ناقصه داشته سبب ناقص بوده به انضمام اختیار من که یکی از این ها را می توانم علی حدّ سواء انجام بدهم آمدم انجام دادم و علیّت تامه شده. یعنی نکته ی لولاه لما وقع، نگفتم لولاه بمعنای علیّت تامه ی منحصره. علیّت تامه نیست علیّت علی البدل هم ممکن است که باشد انحصاری نباشد به تفصّی ممکن است که علیّت پیدا بکند همین مقدار برای صدق اکراه کافی هست. لولاه لما وقع ... و شاهد بر این که حاج آقا حرف آقای آخوند را ما می گوئیم عرفی هست این هست اگر یک طرفی یک کسی آن طرفی بخواهند مکره را بیایند ببینند این جا مکره وجود داشته یا نه. من بیایم یک کسی را اکراه کنم این با این که

تفصّی داشته آمد انجام داد بیع را، به من نمی‌گویند انصافاً مکره. ولو مکره ... شما می‌آیید ... نمی‌گویند مکره.

ج: نه.

س: من می‌آیم یادش می‌کنم حکم نمی‌گوید تو مکره بودی.

ج: یعنی خواسته اکراه بکند مثل این که آن زد شیشه را بشکند، شیشه نشکست، می‌گویند شکننده‌ی شیشه است.

س: حاج آقای کی نکته‌ای را عرض کنم اخافه صدق می‌کند، یعنی إخافه و ایجاد خوف در قلب او رعب و وحشت ایجاد شده اخافه هست خدایی وقتی اخافه در قلب کسی ایجاد شد ...

ج: ولی اکراه موجب نشد.

س: انصافاً نمی‌گویند اکراه. آقا این هم به نحو علیت تامه عرض کردم که نیست انصافاً من می‌آیم می‌ترسانم او را، طرف را یک لحظه یک بشکن می‌زنم آقا می‌ترسد طرف را هم فرض کنید که ترسو هست می‌تواند تفصّی بکند انصافاً ... رعب هم ایجاد شد اخافه به معنای این که رعب ایجاد بشود نه این که من اخافه بکنم نترسد خوف ایجاد شد انصافاً به این می‌گویند ... می‌گویند کجا می‌گویند عرف حتماً باید تفصّی به هیچ ... نه این جوری نیست واقعاً حرف آقای آخوند عرفی هست ما نمی‌فهمیم، چطور می‌فرمایید عرفی نیست اکراه به معنای این که إخافه صدق بکند همین که من ترسیدم تحت تأثیر قرار گرفتم کار دیگری بکنم این کار را کردم، اکراه هست دیگر. به این هم می‌گویند مکره.

ج: اگر گفت که این فرش را به من بفروش و الا کذا خواهیم کرد، شما فوراً می‌توانستید در را ببندید و او هیچ کاری نمی‌تواند بکند خب الان می‌توانستی این کار را بکنی، می‌گوید آقا مکره بودم فروختم. همه می‌خندند تکذیب می‌کنند خب در را می‌بستی. یا می‌رفتی آن طرف. آن هم از روی تبلی حاضر نبود حوصله‌ی بلند شدن نداشتم، می‌گویند آقا مکره بودی.

س: بله می‌گوید اخافه شدم. چرا نگوید.

ج: ببینید حالا این جا که بیع هست شما ببینید در مواردی دیگر، در موارد محرمات،

س: ...

ج: نه از نظر لغت فرقی نمی‌کند صدق لغت که، واضع لغت نیامده که وضعیات آن‌ها را ببیند ما می‌خواهیم ببینیم اکراه.

س: ...

ج: آن جا می‌گویند آقا مکره نبود. چه مکره‌ی بودی.

س: می‌گویند مجبور نبود، نمی‌گویند مکره نبود.

ج: نه نکره هم می‌گویند نبود. نه اگر راه دارد می‌گوید مکره نبود،

س: این حاج آقا صدق مجبور بودن بله نمی‌شود. این اکراه فارسی زبان‌ها، فارسی زبان‌ها بله اکراه ... کما این که می‌گویند لا اکراه فی الدین، توی بحث حجاب اجباری، می‌گویند لا اکراه را به معنای اجبار می‌گیرند اکراه فارسی زبان با عرب ... عربی اکراه به معنای اخافه، اگر باشد ما که نیستیم اگر تبادر آن ...

ج: شما اصل‌تان عرب هست ولیکن قبول ندارید ...

س: حاج آقا توی محرمات دلیل آن این نیست توی محرمات دلیل آن این هست که آن‌ها وقتی می‌بینند که حرام است می‌گویند این اکراه هست ولی چون حرام را ...

ج: نه اصلاً اکراه صادق نیست نه تخصیص خورده آن‌جا، رفع ما اضطرروا الیه تخصیص خورده باشد.

س: نه آن‌جا را می‌گویند اصلاً، واقعاً می‌گویند برای آن‌جایی که اکراه به نحو این باشد که من چیزی را که اراده نداشتم داعی عقلانی دارم آن‌جا را می‌گویند اکراه هست ولی می‌گویند واضح است که محرم را نمی‌شود با چنین اکراهی ... آن در نظر متشرع واضح است که حرام الهی را بخاطر تنبلی نمی‌شود کنار گذاشت آن یک بحث دیگری است این که ما بیاییم بگوییم اکراه صادق است ولی واضح باشد عند المتشرعه که به واسطه‌ی اکراه این‌چنینی ضعیف که بخاطر تنبلی و این امور باشد حرام الهی را نمی‌شود تعطیل کرد، لذا آن دلیل لا اکراه این‌جا را در بر نمی‌گیرد آن مشکلی ندارد می‌توانیم این‌طور بگوییم.

ج: نه صدق.

س: چرا می‌کند. ولی آن دلیل ... ولی نسبت به محرمات می‌آییم می‌گوییم

ج: یعنی تخصیص خورده یا انصراف دارد. ولی صدق نمی‌کند.

س: بله در نظر متشرعه انصراف دارد که این اکراه ضعیف بیاید جلوی محرمات بگیرد.

ج: حالا عرض کردم دیگر برهان که این‌جا نمی‌شود اقامه کرد ولی ما تصدیق نمی‌کنیم که در مواردی که می‌تواند تخلّص بجوید و آن تخلّص هم خودش محذوری بر آن مترتب نیست مثل اضرار دیگر و این‌ها محذوری برای آن مترتب نیست حتی یک وقت مشقّت فراوان دارد حتی، و امثال این‌ها درست است. اما هیچ محذوری هم بر آن مترتب نیست در این موارد بخواهیم بگوییم که عرف می‌گوید این‌جا اکراه هست، حداقل آن این هست که ثابت نیست. اگر نگوییم ثابت العدم است اما صدق اکراه در این موارد صادق نیست. احراز نمی‌کنیم.

س: حاج آقا اگر مولا بگوید اکرما اولادکم علی الصلاة،

ج: خب فرموده «و لا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (نور، 33)

س: اگر این‌طور فرض کنید مولا به ما گفت اکرما اولادکم علی الصلاة. من می‌خواهم این واجب را امتثال بکنم همین که بیایم بترسانم او را و بگویم بابایی اگر این کار را نکنی، فلان کار را می‌کنم که بدت می‌آید گوش تو را می‌پیچانم، این بچه‌ی من هم می‌توانسته راه‌های دیگر تفصّی را نمی‌آیم از او ببندم راه‌های دیگر تفصّی را نمی‌توانم ببندم، در را

نمی‌بندم به روی او که فرار بکند در را هم باز می‌گذارم باشد ولی یک توعید می‌کنم او را. راه را نمی‌بندم. می‌گویم عدم تفصی را هم باید ...

ج: بله یک وقت شرایط جوری هست که او اصلاً آن موقع به ذهنش نمی‌آید راه فرار دارد بابای او هست آن‌جا می‌گوید گوش تو را فلان می‌کنم او هم می‌گوید من چه جور می‌توانم از بابای خودم فرار بکنم.

س: بالاخره که باید برگردد.

ج: بله، ببینید آن‌ها یا لااقل در آن حالت توجه به راه تفصی ندارد یا ... یکی از اقوام ما، خدا رحمتش کند، می‌گفتند که خیلی زرنگ بوده در بچگی‌اش، می‌گفتند که پدر بزرگ ما وقتی گاهی کارهایی انجام می‌داده می‌خواسته که او را تنبیه بکند او تا می‌دیده که می‌خواهد تنبیه بشود آیهی سجده می‌خوانده، تا آیهی سجده می‌خوانده ایشان می‌افتاده به سجده و او فرار می‌کرده. او توجه داشته، اما حالا کدام بچه‌ای توجه دارد که آیهی سجده بخواند که آن بیفتد به سجده و فرار بکند البته بعد گفتند که ایشان می‌فرموده که آن اهم است، من سجده را بعداً انجام می‌دهم.

خب این هم راه فرمایش آقای آخوند و ما مرتبط به، حالا إما به آن جور جواب و إما این جواب. این دلیل اول.

دلیل دوم را عرض کردیم عبارت است از بیانات مختلفی که جامع آن‌ها استفاده‌ی از بعضی از عناصری است که اخذ آن‌ها در مفهوم اکراه مفروع عنه گرفته شده. و می‌گویند لازمه‌ی آن عناصر مأخوذه‌ی مسلمة این هست که اگر تفصی ممکن است پس آن عنصر وجود ندارد و قهراً پس عنوان اکراه صادق نخواهد آمد.

هفت هشت تا شاید روی هم رفته ما در این باب بیان داریم از بزرگان.

بیان اول از شیخ اعظم قدس سره هست ایشان فرموده است که همان‌طور که در سابق گفته شد و شیخ هم فرمودند صدق اکراه در جایی است که داعی بر انجام آن عمل؛ خوف ترّیب ضرر باشد آن ضرری که مکره ابعاد به آن کرده. خوف ترّیب آن ضرر اگر موجب شد که من آن کار مکره علیه را انجام بدهم آن‌جا صدق اکراه می‌کند از خوف الضرر. خوف ترّیب ضرر در صورت ترک آن فعل. این مأخوذ است. ایشان می‌فرمایند که حالا اگر شما قدرت بر تفصی داشتید آیا خوف ضرر مترّیب فقط بر ترک آن هست، یا نه بر ترک آن و عدم انجام ما یتفصی به است. اگر من نه متاع را بفروشم به او و نه فرار بکنم و نه بروم به دوستان بروم بگویم که شکایت بکنند و نه فلان کار را نکنم، فلان کار را نکنم، اگر همه‌ی این‌ها را ترک بکنم ضرر به من متوجه خواهد شد و الا تنها بفروشم به او، ولی آن کارها را انجام بدهم خب ضرر مترّیب نمی‌شود ترّیب ضرر ترک هر دو امر است. وقتی ترک هر دو امر شد پس نتیجه می‌گیریم که هم با انجام آن فعل مکره علیه می‌تواند دفع ضرر بکند هم با انجام آن ما یتفصی به. با هر دو می‌تواند دفع ضرر بکند. وقتی با هر دوی آن‌ها می‌تواند دفع ضرر بکند، پس انتخاب آن فعلی که مکره علیه است به اختیار خودش هست و اکراه نیست به اختیار خودش هست. و این‌جا سلب می‌شود عنوان اکراه، لا یقال این‌جا شبیه جایی است که مکره بیاید بگوید یا این فرش را بفروش و یا ماشین خودت را به من بفروش، خب آن‌جا مختار می‌شود دیگر، چون یا این را بفروشد دفع ضرر می‌شود ماشین را بفروشد به او دفع ضرر می‌شود. آیا این‌جا شما نمی‌گویید اکراه صادق است.

چه فرش را بفروشد چه ماشین را بفروشد. خب این جا هم مثل آن جاست.

جواب این است که آن جا هر دوی این ها دو فرد مکره علیه است؛ اما این جا هر دوی آن ها مکره علیه که نیست دو فرد مکره علیه نیست بلکه جایی که شخصی اکراه می کند به امور متعدده، که یا این را انجام بده یا این را انجام بده یا این را انجام بده، این جا هر کدام را که شما انتخاب بکنی، مکره علیه هستی و اکراه صادق است اما این جا امر دائر است بین بیعی که مکره علیه است و ما یفصی بهی که مکره علیه نیست. پس بنابراین در مواردی که تفصی وجود دارد در حقیقت در آن موارد خوف ضرری که مأخوذ است و از عناصر مأخوذهی در صدق اکراه است این خوف ضرر در آن موارد در حقیقت وجود ندارد نسبت به آن ... آن خوف ضرر در آن جاها در حقیقت عاملیت ندارد آن خوف ضرر در آن جاها که ما یفصی به باشد عاملیت ندارد چرا. برای این که آن خوف ضرر فقط مرتب بر این نیست بر دو چیز است پس آن ضرر هم به آن فعلی که او اکراه کرده و هم به فعل دیگری که او اکراه بر آن نکرده قابل دفع است وقتی که چنین شد پس این شخص بالوجدان اختیار دارد و از روی اکراه دیگر انجام نمی دهد به اختیار خودش دارد آن را انتخاب می کند. پس صدق اکراه نمی کند. این را شیخ از کجا درآوردند. این را از خوف ضرر درآوردند.

خب این فرمایش شیخ اعظم است.

من یک نکته فقط این جا عرض بکنم. حالا تتمه ی کلام. ببینید ما می گوئیم که، عرض می کنیم که این فرمایش شیخ اعظم دخالت دادن آن عنصر در این بیان مستدرک، نیازی نیست. شما از اول بیا این جوری بگو، بگو آقا در این مواردی که راه دیگری غیر از انجام آن وجود دارد بنابراین مختار است اختیار دارد و وقتی اختیار دارد خب صدق اکراه نمی کند چه نیازی داریم که خوف ضرر را بیاوریم از خوف ضرر با یک چیزهایی بخواهیم بحسابانیم به این. خب وجدانی هست به آن هم توجهی نکنیم، این یک بیان که شیخ اعظم قدس سره فرموده است. تا حالا بیانات دیگر ان شاء الله فردا.

و صلی الله علیه محمد و آل محمد.